

# چراغ

چراغ ۵۹

نشریه‌ی دگرباشان جنسی ایران  
آذر ۱۳۸۸ - نوامبر/دسامبر ۲۰۰۹



## سرمقاله

\*\*\*

## روی دادهای ایران

\*\*\*

## روی دادهای دگرباش

- بی خبری از نعمت صفوی، همجنسگرایی محکوم به اعدام  
- اوگاندا: اسقف با اعدام همجنسگرایان مخالفت کرد و زندان را  
مجازات همجنسگرایی دانست

- کوشندگان همجنسگرا، دیپلمات سازمان ملل را مواخذه کردند

- مردم کراچی همجنسگرایان مسن را می‌کشند

- بیست هزار تایوانی برای حقوق همجنسگرایان تظاهرات کردند

- کنیا می‌خواهد از دگرباشان سرشماری کند

- دهلی صورتی می‌شود

- پناه‌گاه جوانان همجنسگرا، هدیه‌ای ۳۰۰ هزار دلاری از بی‌آرتور

دریافت کرد

- یک فیلم دانمارکی با موضوع همجنسگرایی نیو-نازی‌ها برنده‌ی

جایزه‌ی جشنواره‌ی رُم شد

\*\*\*

## گزارش دگرباش

- فرزندان والدین همجنسگرا از چگونگی بزرگ‌شدن‌شان می‌گویند

- ریموند گراول، کشیش همجنسگرا، از ناممکنی تغییر بالینی

جهت‌گیری جنسی گفت

\*\*\*

## ادبیات

- ژان سوناک

- چند شعر از دفتر «اسطوره‌ی منی مدیترانه‌ای» سروده‌ی ژان

سوناک

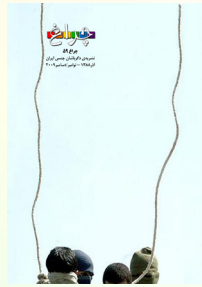
- یک پرس و جوی ساده - نوشته‌ی ارنست همینگوی

\*\*\*

## رسانه‌ها

## ۳ به نام یزدان پاک

## ۵ نشریه‌ی چراغ



۸

۸

۸

۹

۹

۱۰

۱۰

۱۱

۱۱

۱۲

۱۳

۱۳

۱۴

۱۵

۱۵

۱۸

۱۹

۲۲

ماهنامه‌ی دگرباشان جنسی ایرانی  
سال چهارم شماره‌ی پنجاه و نهم. آذر ماه ۱۳۸۸  
نوامبر/دسامبر ۲۰۰۹

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: سازمان دگرباشان جنسی ایرانی  
سرمدبیر: حمید پرنیان  
طراح داخلی: حمیدرضا فتاح

آدرس پست الکترونیکی: [board@irqo.org](mailto:board@irqo.org)

آدرس اشتراک: [member@irqo.org](mailto:member@irqo.org)

- چراغ در ویرایش مطالب رسیده آزاد است.
- مسوولیت معنوی نوشته‌های مجله بر عهده‌ی نویسندگان مطالب است.
- چراغ بیستم هر ماه مطالب خود را می‌بندد.
- برای آرایه‌ی مطلب در هر شماره، با دبیر هر بخش، یا سردبیر یا دبیر هیات تحریریه‌ی مجله هماهنگ کنید.
- سعی کنید بدون هماهنگی قبلی برای مجله مطلبی کار نکنید.
- چراغ هفته‌ی اول هر ماه منتشر می‌شود.



## سر مقاله

حمید پرنیان

نعمت صفوی، نمونه‌ای از آن همجنسگرایانی است که در گوشه و کنار ایران، با اضطراب فراوان، به خواسته‌ی دل تن خویش گوش می‌دهند و دست‌گیر می‌شوند و در دادگاه‌های ناصالح جمهوری اسلامی به جرم لواط فرو کاسته می‌شوند و پای چوبه‌ی دار می‌روند. نعمت صفوی، نمونه‌ای برای آن دانش‌پژوهان ناآگاه است که می‌گویند همجنسگرایان آزادانه در ایران فعالیت جنسی دارند و اگر پلیس هم آزادی فردی ایشان را بر هم زند، با امضای ندامت‌نامه‌ای و احتمالاً تجاوزی بسیار کوچک [!] آزاد [!] می‌شوند. در میان ایرانیانی که همجنسگرایی را پذیرفته‌اند هم کم نیستند کسانی که مانند آن دانش‌پژوهان می‌اندیشند. ... اتفاق خودم را هم می‌گویم.

اعدام، نهایی‌ترین و از قضا آشکارترین چهره‌ی ستم بر همجنسگرایان و دگرباشان است. درست پیش از اعدام، باورهای هست که اعدام را تقویت می‌کنند و از نو به‌اش نیرو می‌رسانند؛ هر که مانند من نیست، از حقی که من برخوردارم برخوردار نیست. گویی این جمله را از دهان دگرجنسگرازدگان باید شنید: [از همین رو،] در میان دگرباشان نیز کم نیستند کسانی که ناگفته همین‌گونه می‌اندیشند؛ کسی که توی گروه ما نیست، کسی که مانند ما لباس نمی‌پوشد و ادا و اطوار ندارد، همجنسگرا نیست؛ همجنسگرایی همان چیزی است که من و دوستانم داریم. ... چه پرسد به دگرجنسگرایان دگرجنسگرازه که می‌اندیشند همجنسگرایان سزاوار تحقیر و آزار و شکنجه و اعدامند.

شایان اشاره‌شدن است که ما در ایران [مانند همه‌ی کشورهای غیرصنعتی] یک همجنسگرایی نداریم؛ «همجنسگرایی‌ها» داریم؛ توی روستاها، توی کارخانه‌ها، توی حوزه‌های علمیه، زندان‌ها، مدارس، پارک‌ها، کافه‌ها. ... سن و نژاد و قومیت و گرایش جنسی و جنسیت و طبقه و گرایش‌های دینی را وقتی در تقاطع قرار می‌دهیم چیزی که [آن‌گاه] دیده می‌شود نه یک همجنسگرایی که «همجنسگرایی‌ها» است.

دیدن همین تکثرها، همین تفاوت‌های موجود در اشتراک‌ها، [دیدن] دیگری‌ها ما را یا به تایید محترمانه‌ی حضور آن‌ها ره‌نمون می‌سازد و یا به تایید اولویت‌بندی‌شده‌ی آن‌ها؛ یا می‌گوییم من و او برابریم و یا می‌گوییم من از او برترم [، یا او از من برتر است]. ... باز گردم به نعمت؛ احتمالاً هیچ‌کدام از ما همجنسگرایان «اینترنتی» [و دگرجنسگرایان همجنسگرا دوست] نعمت را نه دیده‌ایم و نه می‌شناسیم. اما نعمت صفوی، از سوی دادگاه ناعادل جمهوری اسلامی به‌خاطر عمل لواط محکوم به اعدام شده است. [و هنوز از وجود او در زندان اردبیل بی‌خبریم؛ آیا (مانند مواردی که همجنسگرایان سینه به سینه نقل می‌کنند) پنهانی اعدام شده است یا نه، آیا به زندان دیگری انتقال یافته است یا نه، آیا برای اعدام آماده‌اش می‌کنند یا نه، اصلن آیا تجدیدنظر می‌شود یا نه]. اینک، نعمت، صرفن به‌خاطر همین «ارتکاب عمل لواط» جزئی از ماست؛ اما کدام «ما»؟

نعمت‌هایی که جمهوری اسلامی به‌دلیل همجنسگرایی اعدام‌شان می‌کند، جزئی از مای بزرگی است که امروزه خواهان دمکراسی هستند؛ دمکراسی‌ای که مجازات «اعدام» را نمی‌پذیرد. اما این دمکراسی چنان تعریف‌نشده است که گمان آن می‌رود که حتی در پیش‌نویس مجازی قانون اساسی‌اش هم اقلیت‌های جنسی یا همان دگرباشان جنسی نادیده گرفته شوند؛ و نام‌اش را بگذارند جمهوری ایرانی. آیا حذف اعدام، نخستین گام برای شکوفایی دمکراسی در ایران است؟ آری و نه. آیا اعدام، آخرین و شدیدترین پله‌ی ستم بر دگرباشان نیست؟ آری. آیا با حذف اعدام [بی‌هیچ اشاره‌ای به قانونی‌بودن دگرباشی جنسی] می‌توانیم ادعا کنیم که حقوق دگرباشان جنسی، حقوق شهروندان ایرانی، را استیفا کرده‌ایم؟ نه، نمی‌توانیم. اعدام، آشکارترین و در-دید-

ترین مجازاتی است که بر پایه‌ی مجازات‌های اجتماعی و فردی دیگری بنا شده و رشد یافته است که به‌اش می‌گویند؛ همجنسگراستیزی.

به این‌ها هم [لطفن] بیان‌دیشید؛ ۱۶ آذر [روز دانش‌جو، روزی که بار دیگر مردم برای مخالفت با استبداد به خیابان‌ها خواهند آمد]، محمدرضا علی‌زمانی [که پس از روی‌دادهای انتخاباتی محکوم به اعدام شده است]، روز ترنس‌فوبیا [یا دگرجنس‌گونه‌ستیزی]، سایه اسکای [نخستین آوازخوانِ آشکارا لزبین ایرانی].

چراغ  
۵۹

## روی دادهای ایران

کمیته‌ی حقوق بشر سازمان ملل با صدور قطع‌نامه‌ای از دولت ایران خواست آزار و اذیت مخالفان سیاسی را متوقف کند. به گزارش خیرگزاری اسوشیتدپرس، کمیته‌ی حقوق بشر مجمع عمومی سازمان ملل با اشاره بر استفاده از شکنجه و اعدام در مورد بازداشت‌شدگان روی دادهای پس از انتخابات ۲۲ خرداد، قطع‌نامه‌ای را تصویب کرده است.

شیرین عبادی، برنده‌ی ایرانی جایزه‌ی صلح نوبل، در گفت‌وگو با رادیو فردا از تهدید جانی خود توسط نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی خبر داد.

وبسایت نوروز، پای‌گاه خبررسانی جبهه‌ی مشارکت ایران اسلامی، اعلام کرد سعید شریعتی، فعال سیاسی، پس از تحمل بیش از ۱۰۰ روز بازداشت، به قید وثیقه و به طور موقت از زندان اوین آزاد شده است. این خبر می‌افزاید اشکان مجللی، مهدیه مینوی و ایمان میراب‌زاده از شرکت‌کنندگان در مراسم دعای کمیل، نیز شام‌گاه چهارشنبه آزاد شده‌اند.

ایلنا، خیرگزاری کار ایران، گزارش داد کامبیز نوروزی حقوق‌دان در تهران به دو سال حبس تعزیری و ۷۶ ضربه‌ی شلاق تعزیری محکوم شده است. بر پایه‌ی این گزارش، اتهامات کامبیز نوروزی تبلیغ علیه نظام از طریق شرکت در راهپیمایی روز ۲۵ خردادماه، اجتماع و تباخی جهت اقدام علیه امنیت ملی و اخلاف در نظم عمومی اعلام شده است.

پرستو و آرش فروهر، فرزندان داریوش و پروانه فروهر در اطلاعیه‌ای گفته‌اند در سال‌گرد قتل پدر و مادرشان یاد آن‌ها را در منزلشان در خیابان سعدی جنوبی تهران، خیابان هدایت، گرامی می‌دارند.

محمد خاتمی، رییس جمهوری سابق ایران، در ملاقات با گروهی از فعالان دانشجویی دانشگاه‌های تهران، صنعتی شریف، علامه‌ی طباطبایی، و امیرکبیر گفت: «جنبش ایرانی یک حرکت خلق‌الساعه نیست، یک التهاب عاطفی نیست که با یک انگیزه‌ی روانی به وجود بیاید و مثلن با ترس از بین برود، بل که بسیار عمیق و گسترده است».

دادگستری کل استان تهران با صدور اطلاعیه‌ای از صادرشدن حکم اعدام برای ۵ تن از متهمان حوادث پس از انتخابات خبر داد. در این اطلاعیه اتهام این افراد وابستگی و عضویت در گروه‌های ضدانقلاب، تروریستی و معاند قید شده است. در ادامه‌ی این اطلاعیه آمده است که برای ۸۱ نفر از متهمان احکام زندان از شش‌ماه تا ۱۵ سال صادر شده است. این اطلاعیه در پایان می‌افزاید که احکام صادره، غیرقطعی و قابل تجدید نظر است. گروه‌ها و شخصیت‌های اصلاح‌طلب معترض بارها اعلام کرده‌اند که یکی از راه‌های پایان‌بخشیدن به بحران کنونی کشور، آزادی کلیه‌ی زندانیان سیاسی است.

سازمان گزارش‌گران بدون مرز با انتشار بیانیه‌ای بار دیگر سرکوب مطبوعات و آزادی بیان در ایران را محکوم کرد. در بیانیه‌ی گزارش‌گران بدون مرز آمده است، «ما نگرانیم که با تشدید رعب و وحشت و سانسور مقامات ایرانی موفق شوند کشور را از روزنامه‌نگاران مستقل خالی کنند».

جمعی از نمایندگان کرد مجلس شورای اسلامی در نامه‌ای به رییس قوه‌ی قضاییه ایران خواستار تجدیدنظر در احکام اعدام زندانیان سیاسی کرد شدند. این عده از نمایندگان در نامه‌ی خود با اشاره به اعدام احسان فتاحیان در زندان سنندج نوشته‌اند به رغم آن‌که چند نفر از نمایندگان کرد با در نظر گرفتن منافع ملی برای جلوگیری از اجرای این حکم تلاش کردند، اما این حکم به اجرا گذاشته شد که «اثرات بسیار نامطلوبی» بر افکار عمومی داشته است.



حکم اعدام احسان فتحیان، فعال سیاسی ۲۸ ساله‌ی کرد، بامداد چهارشنبه در زندان سنندج، اجرا شد. آقای فتحیان در تیرماه سال ۱۳۸۷ در کامیاران دستگیر، و در دادگاه بدوی به اتهام «عضویت در احزاب مسلح اپوزیسیون» به ۱۰ سال حبس محکوم شده بود. وی پس از اعتراض به حکم اولیه و تقاضای تجدیدنظر به اتهام «محرابه از طریق اقدام علیه امنیت ملی»، محکوم به اعدام شد.

کمیته‌ی اجرایی فدراسیون بین‌المللی روزنامه‌نگاران از رهبری ایران خواست تا روزنامه‌نگاران زندانی را آزاد کنند، دفتر انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران را بازگشایی کرده و ممنوعیت ورود و خروج روزنامه‌نگاران به ایران را لغو کنند.

بیش از یکصد سازمان مستقل مدافع حقوق بشر از هیات‌های نمایندگی در سازمان ملل متحد خواستند که از قطع‌نامه‌ی مجمع عمومی در محکومیت نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی حمایت کنند. این سازمان‌ها از سراسر جهان از دولت تهران می‌خواهند که الزامات بین‌المللی حقوق بشر را رعایت کند.

میرحسین موسوی و مهدی کروی، دو تن از نامزدهای معترض به نتایج انتخابات ریاست جمهوری، در دیداری که با یکدیگر داشتند، ضمن تقبیح خشونت علیه معترضان و به‌ویژه زنان بر ادامه‌ی مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز تاکید کردند.

سایت نورز، وابسته به جبهه‌ی مشارکت ایران اسلامی، می‌گوید رامین پورارزجانی، پزشک بازداشت‌گاه تعطیل‌شده‌ی کهریزک، خودکشی کرده است. به گفته‌ی این سایت، رامین پور ارزجانی، ۲۶ ساله بوده و دوران خدمت سربازی خود را به‌عنوان پزشک وظیفه در این بازداشت‌گاه می‌گذرانده است. بر پایه‌ی این گزارش، او به کوتاهی در انجام وظایف پزشکی‌اش در ارتباط با شکنجه‌شدگان پس از انتخابات در این بازداشت‌گاه، متهم و بازجویی شده بود و در دادگاه غیر علنی او را تهدید کرده بودند که پروانه‌ی پزشکی‌اش لغو و ۵ سال زندانی خواهد شد. بازداشت‌گاه کهریزک زیر نظر نیروی انتظامی جمهوری اسلامی اداره می‌شد و بر پایه‌ی گزارش‌ها، دست کم ۴ نفر از بازداشت‌شدگان پس از انتخابات، از جمله محسن روح‌الامینی، در آن‌جا شکنجه و به قتل رسیدند. هنوز رسمن اعلام نشده است که چه کسانی در ارتباط با آن خشونت‌ها، دستگیر، متهم و یا محاکمه شده‌اند.

دادگاه عدنان حسن‌پور، روزنامه‌نگار کرد زندانی در شعبه‌ی اول دادگاه انقلاب سنندج برگزار شد. عدنان حسن پور ۲۵ ساله عضو تحریریه‌ی هفته‌نامه‌ی «ناسو» بود که به دو زبان کردی و فارسی منتشر می‌شد. این هفته‌نامه در سال ۱۳۸۴ به اتهام اقدام علیه امنیت ملی و تشویش اذهان عمومی توقیف شد. عدنان حسن‌پور در بهمن‌ماه ۱۳۸۵ دستگیر شد و در دادگاهی غیر علنی به اتهام «اقدام علیه امنیت ملی»، «جاسوسی» و «محرابه» به اعدام محکوم شد اما پس از سه‌سال حبس، حکم اعدام او لغو شد.

گزارش‌ها حاکی از آن است که برای وحیده مولوی و راحله عسگری‌زاده، دو تن از فعالان حقوق زنان در ایران، که روز ۱۳ آبان‌ماه دستگیر شده‌اند، قرار بازداشت موقت صادر شده است. این افراد در زندان اوین به سر می‌برند.

نیروی انتظامی جمهوری اسلامی اعلام کرد برای اجرای قوانین مجازات اسلامی، نظیر قطع دست سارقان آماده است. به نوشته‌ی روزنامه‌ی ابتکار، چاپ تهران، سردار اصغر جعفری، رییس پلیس آگاهی نیروی انتظامی گفته است «اجرانکردن قانون مجازات اسلامی، افزایش ناامنی را در کشور به دنبال دارد». این مقام نیروی انتظامی، مهم‌ترین بخش از قانون مجازات اسلامی را قطع دست دانسته و گفته «حتا در مواردی که سرقت، محرز و با شرایطی که در قانون آمده منطبق است، این حد اجرا نمی‌شود».

عزیزالله رجب‌زاده، فرمانده‌ی نیروی انتظامی تهران می‌گوید ۱۰۹ نفر در روز ۱۳ آبان، روز اشغال سفارت آمریکا در تهران، بازداشت شدند. عزیزالله رجب‌زاده، با غیرقانونی خواندن تجمعات معترضین در آن روز، افزوده است که برای ۶۲ نفر پرونده‌ی قضایی تشکیل شده که از این تعداد

۴۳ نفر مرد و ۱۹ نفر زن هستند و بقیه‌ی افراد دستگیرشده با قرار کفالت آزاد شدند.

محمد رضا علی‌زمانی که در جلسه‌ی دوم دادگاه‌های علنی، بدون حضور وکیل مدافع انتخابی مورد محاکمه قرار گرفته بود، توسط قاضی صلواتی رییس شعبه‌ی ۱۵ دادگاه انقلاب تهران به اعدام محکوم و با اعتراض وی، حکم مزبور به دادگاه تجدیدنظر ارسال شد. طبق اخبار رسیده، صبح امروز دادگاه تجدیدنظر، تایید این حکم را به علی‌زمانی ابلاغ کرده است. در متن کیفرخواست صادره علیه علی‌زمانی آمده است: «آقای محمد رضا علی‌زمانی فرزند اسماعیل ۳۷ ساله اهل و ساکن اسلام‌شهر متهم است به: ۱- محاربه از طریق عضویت و فعالیت موثر در راستای پیش‌برد اهداف گروهک تروریستی انجمن پادشاهی ایران؛ ۲- توهین به مقدسات؛ ۳- فعالیت تبلیغی علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران؛ ۴- تبانی و اجتماع با هدف اقدام علیه امنیت داخلی کشور و ۵- خروج غیرقانونی از کشور.» علی‌زمانی درحالی‌به‌عنوان یکی از متهمان اعتراضات پس از انتخابات محکوم شده که زمان بازداشت وی اسفندماه ۸۷ بوده و هیچ‌گونه دخالتی در روی دادهای پس از انتخابات نداشته است. تاکنون برای ۵ تن از متهمان حوادث پس از انتخابات، حکم اعدام صادر شده است. دادگاه‌های تجدیدنظر در روزهای گذشته نه‌تنها احکام دادگاه بدوی را کاهش نداده‌اند، بل که در بسیاری از موارد، احکام صادره را تشدید کرده‌اند.

# روی دادهای دگرباش

بی‌خبری از نعمت صفوی، همجنس‌گرای محکوم به اعدام  
کمیته‌ی گزارش‌گران حقوق بشر

حکم اعدام نعمت صفوی، نوجوان اردبیلی که در سن ۱۶ سالگی به دلیل همجنس‌گرایی (ارتکاب عمل لواط) بازداشت و پس از محاکمه در دادگاه اطفال از سوی دادگستری اردبیل به اعدام محکوم گردیده بود، پس از ارسال به دیوان عالی کشور نقض شده و پرونده‌ی وی برای رسیدگی دوباره به شعبه هم‌ارز در دادگاه کیفری اردبیل ارجاع داده شده است.

لازم به ذکر است تاریخ ارجاع پرونده به دادگاه کیفری اردبیل ۱۴ اسفند ۸۷ می‌باشد. بنابراین احتمال آن می‌رود که دادگاه تجدیدنظر برگزار شده باشد. اخبار دیگر در مورد پرونده‌ی این نوجوان متعاقب ارسال خواهد شد.

بر اساس اعلام نهادهای بین‌المللی مدافع حقوق بشر از جمله موسسه بین‌المللی دفاع از حقوق دگرباشان در حال حاضر چندین نفر در ایران به اتهام لواط محکوم به اعدام شده‌اند. نعمت صفوی و قاسم بشکول در اردبیل، لقمان همزه‌پور و همزه چاوشی در سردشت، محسن قبرای در شیراز، حمید طافی، ابراهیم حمیدی، مهدی پوران، و محمد رضایی در تبریز از جمله افرادی هستند که در سال‌های گذشته به اتهام لواط به اعدام محکوم شده‌اند و در حال حاضر اخبار جدیدی از آنان در دسترس نیست.

اخیرن نیز سازمان دیده‌بان حقوق بشر طی بیانیه‌ای صدور حکم اعدام برای مهدی پ از تبریز، محسن ق از شیراز و نعمت صفوی از اردبیل را که در پرونده‌های جداگانه‌ای به انجام اعمال همجنس‌گرایانه در زمانی که کم‌تر از هجده سال داشتند متهم شده‌اند را محکوم نموده بود. در بیانیه‌ی این سازمان آمده است: «مجازات مرگ برای نوجوانانی که زیر ۱۸ سال مرتکب جرم می‌شود طبق قوانین بین‌المللی ممنوع شده و این ممنوعیت مطلق است. هم کنوانسیون حقوق کودک و هم کنوانسیون حقوق سیاسی و مدنی به‌صورت خاص مجازات مرگ برای افرادی که هنگام ارتکاب جرم کم‌تر از ۱۸ سال دارند را منع کرده است. این قوانین منعکس‌کننده این حقیقت هستند که کودکان و نوجوانان با بزرگسالان متفاوت هستند چرا که فاقد تجربه، قضاوت، بلوغ و دیگر خودداری‌های بزرگسالان هستند. ایران کنوانسیون حقوق کودک را در سال ۱۹۹۴ کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی را در سال ۱۹۷۵ به تصویب رساند.»

با توجه به این‌که در موارد این‌چنینی حکم صادره باید بر اساس اقرار گرفته شده از متهم یا حضور ۴ شاهد عاقل و بالغ و یا بر اساس شکایت شاکی خصوصی باشد در مورد نعمت صفوی احتمال آن می‌رود که بر اساس اقرار گرفته‌شده از وی در دوران بازجویی این حکم صادر شده باشد و شاهد یا شاکی در خصوص این پرونده وجود نداشته باشد.

**اوگاندا: اسقف با اعدام همجنس‌گرایان مخالفت کرد و زندان را مجازات  
همجنس‌گرایی دانست**  
ترجمه‌ی چراغ

یکی از رهبران کلیسای آنگلو‌ساکسونی پذیرفت که همجنس‌گرایان را باید اعدام کرد اما تأکید کرد که زندان به‌عنوان بازدارنده‌ی این جرم باید اعمال شود. اسقف آنگلو‌ساکسونی، استنلی اتناگالی، در مصاحبه‌ای گفت «ما می‌خواهیم بگوییم که همجنس‌گرایی مطلقاً پذیرفته‌شده نیست.» پارلمان اوگاندا آخرین مجازات مرگ را برای «همجنس‌گرایان مجرم» پیش‌نهاد داده است. «همجنس‌گرایان مجرم» کسانی هستند که به کودکان زیر ۱۸ سال یا ناتوانان جسمی تجاوز می‌کنند.



انتاگالی گفت «من فکر می‌کنم که مجازات مرگ پذیرفته نیست. من فکر می‌کنم برای یک دوره‌ی زمانی‌ای که لازم است فرد را به زندان ببندیم». کنش همجنسگرایی در اوگاندا جرم است و شدیدترین مجازات‌ها را دارد؛ زندانی ابد.

دیوید باهاتی، قانون‌گذار، قانون جدیدی را عرضه می‌کند که هفت‌سال زندان برای کسی که «می‌کوشد تا کنش همجنسگرایی داشته باشد یا کسی دیگری را تشویق کند که چنین کاری را انجام دهد» در نظر می‌گیرد. اگر این قانون تصویب شود، قانون می‌تواند کوشندگان همجنسگرایی را به‌خاطر انتشار اطلاعات یا حمایت مالی از فعالیت‌های همجنسگرایانه به هفت‌سال زندان یا پرداخت جریمه‌ی ۵۰ هزار دلار مجازات کند.

پیش‌نویس این قانون می‌گوید که قصد دارد «با ممنوع‌ساختن هر شکلی از رابطه‌ی جنسی بین هم‌جنس‌ها، از شکل خانواده‌ی سنتی نگه‌داری و پاس‌داری کند». سازمان دیده‌بان حقوق بشر نیز گزارش داده است که میزان کمپین‌هایی که علیه همجنسگرایی است در اوگاندا رو به افزایش است و بیش‌تر این کمپین‌ها را کلیسا و گروه‌های ضد همجنسگرایی برگزار می‌کنند. بر اساس همین گزارش، افراد مظنون به همجنسگرایی همواره تهدید به مرگ هستند و شکنجه می‌شوند. خانواده‌های اوگاندایی فرزندان همجنسگرای خود را طرد می‌کنند و هم‌چنین مظنونین به همجنسگرایی نیز از محل کار اخراج می‌شوند.

### کوشندگان همجنسگرا، دیپلمات سازمان ملل را مواخذه کردند ترجمه‌ی چراغ

کوشندگان همجنسگرا تلاش دارند تا سازمان ملل را وادار کنند تصدیق کند که رئیس مجمع عمومی سازمان ملل، علی عبدالسلام ترکی، اظهاراتی ضد همجنسگرایی داشته است. وقتی روزنامه‌نگاری از ترکی خواست تا نظر رسمی خویش درباره‌ی همجنسگرایی را بگوید، این دیپلمات لیبیایی گفت «من به‌عنوان یک مسلمان با همجنسگرایی موافق نیستم. عقیده‌ی من اصلن از همجنسگرایی طرف‌داری نمی‌کند. من باور دارم که همجنسگرایی برای بیش‌تر مردم جهان پذیرفته‌شده نیست، و در سنت و دین ما هم اصلن پذیرفته‌شده نیست.» اظهارات وی واکنش‌های تندی از سوی جنبش بین‌المللی همجنسگرایی در بر داشت.

اما مت‌باربر، از سازمان آزادی (که بیش‌تر در زمینه‌ی مدارای دینی کار می‌کند) می‌گوید که اظهارات ترکی هم‌ساز اکثریت کشورها و دین‌هایی است که همجنسگرایی را رفتاری گمراهانه می‌دانند. وی افزود ترکی همجنسگرایان را مورد حمله قرار نداده است. باربر گفت «همه‌ی آن چیزی که من از اظهارات ترکی برداشت کردم این است که الباقی جهان را نباید مجبور کرد که رفتارهایی را بپذیرند که هم مخرب افرادی است که به این رفتارها می‌پردازند و هم مخرب جامعه‌ی پیرامونی آن‌هاست».

کوشندگان سراسر جهان، ترکی را به نقد کشیده‌اند. باربر باور دارد که این کوشندگان که مطالبه‌ی مدارا می‌کنند خودشان هم باید مدارا کنند. وی گفت «معمولن دربرابر فرهنگ‌ها و باورهای مردم دیگر همیشه نامداراگری وجود دارد. ما همه با تنوع فرهنگی آشنا هستیم ... اما آن‌جا که مربوط به کوشندگان همجنسگرا می‌شود این تنوع لحاظ نمی‌شود. این شیوه، شیوه‌ی درستی نیست». باربر گفت که این کوشندگان می‌خواهند تعریف تندروانه‌ی ایشان از آن چیزی که یا اخلاقی است یا نیست را همه بپذیرند.

### مردم کراچی همجنسگرایان مسن را می‌کشند ترجمه‌ی چراغ

پلیس کراچی گفت گروهی از مردم کراچی، مرد مسنی که مظنون به همجنسگرایی بود را تا سر حد مرگ کتک زدند. پلیس هم‌چنین گفت که محمد هاشم جهوکیو همجنسگرا بود و در خانه‌اش به دست مردم ناشناسی کشته شد. شغل مقتول، نگهبان بود و ۲۵-۳۰ سال می‌شد که ازدواج کرده بود، و بچه نداشت.



پلیس گفت که مقتول در دهکده‌ای تنها زندگی می‌کرد و با دیگر اهالی دهکده متفاوت بود؛ از همین رو اهالی پی بردند وی همجنسگراست. پلیس گفت که مردم به خانه‌ی وی ریختند و بی‌درنگ کشتندش. پلیس گفت که این مورد، از موارد «اجرای مردمی عدالت اسلامی» [مانند قتل ناموسی و ...] است.

## بیست‌هزار تایوانی برای حقوق همجنسگرایان تظاهرات کردند

ترجمه‌ی چراغ

بیشتر از بیست‌هزار نفر در تایبئی، پای‌تخت تایوان، تظاهرات کردند و خواستار حقوق برابر برای همجنسگرایان و همچنین قانونی‌شدن ازدواج همجنسگرایی شدند. رژه‌ی گی‌پراید، که نخستین‌بار در سال ۲۰۰۳ با ۵۰۰ نفر برگزار شد، امسال با بیش از ۲۰ هزار همجنسگرا و طرفداران حقوق همجنسگرایی، برگزار شد.

نزدیک به ۱۰۰ گروه حقوق همجنسگرایی و گروه‌های اجتماعی، مانند شاخه‌ی تایوانی امنستی و حزب سبز تایوان، ترغیب‌کنندگان این شرکت‌کنندگان بودند. جمعیت، با در-دست-داشتن پرچم رنگین‌کمانی (نماد جنبش حقوق همجنسگرایان)، از جلوی دفتر ریاست‌جمهوری به سوی مرکز شهر تایبئی حرکت کردند.

پروفسور هو چوین-جویی گفت که این رژه صدای دگرباشان را برای جنگیدن با تبعیضات و بی‌عدالتی‌ها رساتر کرد. وی افزود: «جنبش حقوق همجنسگرایان تایوان سال‌هاست که به اهدافش دست یافته است، اما در چند ماه گذشته برخی از موارد ستم بر همجنسگرایان وجود داشته است.»

تایوان، در میان کشورهای آسیایی، یکی از بازترین جوامعی است که با همجنسگرایی مدارا دارد. در سال ۲۰۰۳، وقتی ما یینگ-جیو، رئیس‌جمهور وقت تایوان، شهردار تایبئی بود، برای برگزاری کارناوال سالانه‌ی همجنسگرایان کمک مالی کرد اما این مبلغ بودجه هر سال رو به کاهش می‌رود.

سازمان‌دهندگان رژه‌ی امسال ما یینگ-جیو را، که در سال ۲۰۰۸ رئیس‌جمهور شد، تشویق می‌کنند تا افتخار پیش‌رفت دادن حقوق برابر برای همجنسگرایان را از آن کابینه‌ی خویش سازد.

## کنیا می‌خواهد از دگرباشان سرشماری کند

ترجمه‌ی چراغ

کنیا قصد دارد که از جمعیت دگرباشان این کشور سرشماری کند تا نبرد علیه ایدز و اچ‌آی‌وی را قوت ببخشد. دگرباشی جنسی در قانون کنیا جرم است. نیکولاس موراگوری، مدیر برنامه‌ی پیش‌گیری از ایدز، به بی‌بی‌سی گفت که این ضروری است که حکومت به اجتماع دگرباشان دسترسی داشته باشد. وی گفت که دگرباشان از نبود اطلاعات درباره‌ی این بیماری رنج می‌برند.

اما تحلیل‌گران می‌گویند که بسیاری از دگرباشان می‌ترسند که پیش بیایند، زیرا در کنیا دگرباشان را زندانی می‌کنند. آقای موراگوری تصدیق می‌کند که شمارش دقیق ناممکن است. وی گفت «کنیا نمی‌تواند واقعاً چنین خواسته‌ای از دگرباشان داشته باشد چراکه اجتماع دگرباشان در گوشه و کنار این کشور منزوی هستند.»

اما شبکه‌ی برنامه‌ی آفریقایی بی‌بی‌سی می‌پندارد حضور دگرباشان در برنامه‌ریزی برای برنامه‌های آموزشی کمک بسیار زیادی خواهد کرد. موراگوری گفت «گروه دگرباشان باید به اطلاعات و خدماتی دسترسی داشته باشند که کمک‌شان می‌کند تا از خودشان در برابر

بیماری‌ها حفاظت کنند».

اما بسیاری از کنیایی‌ها بر این گمان هستند که این برنامه برای کاهش و کنترل ایدز ناکارآمد خواهد بود. دگرباشان جنسی کنیایی به بی‌بی‌سی گفتند که تنها در شرایطی حاضر به شرکت در این سرشماری هستند که هویت‌شان پنهان بماند. کنش دگرباشی در کنیا مجازات ۱۴ سال زندان در پی دارد.

### دهلی صورتی می‌شود ترجمه‌ی چراغ

۱۲۳ام اکتبر امسال، جشن‌واره‌ی فیلم دگرباش دهلی، نیگاه، وارد سومین سال‌اش می‌شود. این جشن‌واره‌ی ۱۰ روزه، دربرگیرنده‌ی نمایش‌گاه‌های فیلم و هنرهای زیبا و کتاب است و همه‌ی بودجه‌ی آن را افراد دگرباش یا دگرباش-دوست تامین می‌کنند تا فضایی مثبت برای دگرباشان در جامعه فراهم آورند.

نزدیک به ۴۵-۵۰ فیلم‌ساز، هم‌هندی و هم‌خارجی، فیلم‌های‌شان را به این جشن‌واره آورده‌اند اما در نهایت ۲۵-۳۰ فیلم به نمایش در خواهد آمد. یکی از این فیلم‌ها «کاتها» ساخته‌ی دبالینا ماجومدار است که فیلمی ۹ دقیقه‌ای است درباره‌ی یک همجنسگرا و پدرش، دو زن همجنسگرا، که درگیر یک ترنس‌جندر هستند. فیلم‌های دیگر این‌ها ایند: «می‌خواهم زنده بمانم» ساخته‌ی سونیل گوپتا، «آیا ما سرراست حرف می‌زنیم» که در کلکته، در نخستین‌گی پراید جنوب شرقی هند، فیلم‌برداری شده است، «نابودشده» ساخته‌ی فیلم‌ساز مالزیایی پوه سی تنگ، که درباره‌ی جرم‌بودن دوجنسگونی در کوالالامپور است.

مونیش کبیر مالمورتا، یکی از اعضای گروه مدیریت جشن‌واره، می‌گوید «این جشن‌واره همان چیزی است که ما هر ساله منتظرش هستیم، جایی است برای پیوستن با اجتماع دگرباش و بیان هنر دگرباش. موضوع نمایش‌گاه هنرهای زیبای امسال «خیال» است و درباره‌ی خیال‌هایی است که با دوربین گرفته شده‌اند. در این نمایش‌گاه ما کارگاه زنده‌ی عکاسی هم داریم که مردم می‌آیند و آن‌جا عکس می‌گیرند».

وی افزود: «پس از جرم‌زدایی از همجنسگرایی در قانون اساسی هند، ما دیگر نگران هیچ چیزی نیستیم. برخی از افراد و نهادهای هند آمدند و ما را کمک کردند و جایی برای برگزار کردن جشن‌واره و نمایش‌گاه به ما دادند».

### پناه‌گاه جوانان همجنسگرا، هدیه‌ای ۳۰۰ هزار دلاری از بی‌آرتور دریافت کرد ترجمه‌ی چراغ

مرکز علی فورنی (AFC)، یکی از سازمان‌های شهر نیویورک که پناه‌گاهی برای همجنسگرایان جوان بی‌خانمان است هدیه‌ای ۳۰۰ هزار دلاری از سوی بنیاد بی‌آرتور دریافت کرد.

کارل سیسیلیانو، مدیر هیات ریسه‌ی AFC، گفت «ما برای هزاران انسانی کار می‌کنیم که به‌خاطر آن‌چه هستند از سوی خانواده‌های‌شان طرد می‌شوند. ما سپاس‌گذار بی‌هستیم که جوانان دگرباش را می‌بیند، جوانانی که مانند همه‌ی انسان‌های دیگر سزاوار عشق و حمایت هستند. وی با این کارش ارزش کار ما را در حمایت‌کردن این جوانان و بازسازی زندگی ایشان بالا برد.»

مسئولین سازمان می‌گویند که این پول برای خریداری ساختمانی پرداخت خواهد شد و به افتخار این بازی‌گر افسانه‌ای ثبت خواهد شد. این ساختمان دهمین جای‌گاه گروه ما خواهد بود که ۱۲ نفر را خانه خواهد داد. هزار جوان از خدمات پزشکی و بهداشتی و پوشاک و شغلی این سازمان بهره می‌برند.





## یک فیلم دانمارکی با موضوع همجنسگرایی نیو-نازی‌ها برنده‌ی جایزه‌ی جشنواره‌ی رُم شد ترجمه‌ی چراغ



«برادری»، فیلمی دانمارکی که درباره‌ی عشق‌بازی همجنسگرایانه بین دو عضو گروه نیو-نازی‌ها است، برنده‌ی به‌ترین فیلم جشنواره‌ی فیلم رم شد. «برادری» درباره‌ی گروهی نیو-نازی است که یکی از اعضای‌اش، لارس، پس از این‌که ارتش را رها کرد، به این گروه پیوست. این گروه به همجنسگرایان حمله می‌کنند، اما لارس و هم‌کارش، جیمی، درگیر رابطه‌ی عاشقانه‌ای می‌شوند که می‌کوشند تا پنهان نگاه‌اش دارند.

«برادری» نخستین فیلم بلند نیکولو دوناتو، ۳۵ ساله و عکاس مُد، است؛ لارس (با بازی تور لیندهارت) گروه‌بان جوان و باهوش و حساس ارتش است که مادری بیمار و پدری بی‌احساس و سرد دارد. لارس گروهی از کله‌تاس‌ها را همراهی می‌کند اما حتی به ایده‌تولوژی این گروه اعتقادی ندارد.

رهبر گروه (با بازی نیکولاس برو) لارس را برمی‌گزیند تا شعار بسازد و در خیابان آن‌ها را جار بزند. رهبر، لارس را به رهبر مافوق خویش، اِبی (با بازی کلوس فلایگیر) معرفی می‌کند که اعتقادات هیتلری‌اش همراه شده است با همجنسگرا-آزاری و مسلمان-آزاری. ...

# گزارش دگرباش

فرزندان والدین همجنسگرا از چگونگی بزرگ شدن شان می گویند  
ترجمه‌ی چراغ

مرکز PRIDE با حمایت و بودجه‌ی ASI، میزگردی را با عنوان «من دو تا مامان دارم، من دو تا بابا دارم» در روز ۲۹ اکتبر ۲۰۰۹ برگزار کرد. این مرکز می‌خواست مردم ببینند که تربیت شدن به‌دست والدین همجنسگرا و دوجنسگرا و ترنس‌چندر همان اندازه طبیعی و به‌هنجار است که تربیت شدن به‌دست والدین دگرجنسگرا. نیکول اسکنلان، برگزارکننده‌ی این میزگرد، گفت «احساس می‌کنم مردم سوال‌های زیادی در این باره دارند و این میزگرد به کسانی مربوط می‌شود که وضعیت مشابه‌ای [با این فرزندان] دارند، مانند آن مدعوی که دو تا عموی همجنسگرا داشت.»

اسکنلان گفت خیلی از سوال‌ها درباره‌ی این بود که آیا وقتی کودکی در خانه‌ی بزرگ می‌شود که والدین‌اش همجنسگرا هستند آیا آن کودک احساس می‌کند صرفن چیز متفاوتی توی خانه جریان دارد یا این که اتفاقات وحشتناکی دارد رخ می‌دهد. وی افزود: «ممکن است که برخی‌شان احساس کنند محیط و فضای خانه متفاوت است اما همه‌ی‌شان این احساس را ندارند زیرا با خود می‌گویند که والدین‌شان دگرباش هستند و هیچ مشکلی نیست.»

دخترخوانده‌ی اسکنلان، تونا دودی، یکی از سخنرانان این میزگرد بود، و ده سال زیر دست والدین دگرجنسگرا بزرگ شده است. مادر کنونی دودی یک همجنسگرای آشکار است که پارتنر دارد. پدرش هم همجنسگراست، اما دودی به والدین‌اش و به شادمانی آن‌ها افتخار می‌کند. دودی گفت «ما می‌توانیم این را موشکافی کنیم که داشتن والدین همجنسگرا چیست و بگوییم این درست است و آن درست نیست، اما مهم این است که آن، همانی است که هست و والدین همان‌جوری می‌خواهند باشند که می‌خواهند باشند.»

دودی دارای یک دختر است و می‌گوید دوست دارد ببیند دخترش در مورد روابط پدربزرگ و مادربزرگ‌اش چه سوال‌هایی به ذهن‌اش می‌رسد. دودی گفت «من نمی‌خواهم که او را شرم‌سار ببینم، من بچه‌های فامیل را دیدم که بزرگ شدند اما ندانستند که خاله‌ی من یک لژیون است و حتی اگر هم می‌فهمیدند باور نمی‌کردند. من نمی‌خواستم این اتفاق برای دخترم بیافتد.»

کلینت سویفت، سخنران دیگر میزگرد هم مادری دارد که لژیون است. سویفت در کل سه تا مادر دارد، یکی مادر زیست‌شناختی‌اش، مادر پارتنرش، و همسر پدرش. مادر سویفت، پیش از به‌دنیا آمدن سویفت، با یک استاد دانشگاه دوست شد و بعد از یک یک‌سال سویفت به دنیا آمد. سویفت معتقد است که والدین‌اش واقعا عاشق هم نبودند، و تا الان به‌دست یک مادر همجنسگرا بزرگ شده است.

وی گفت «من تا زمانی که حدود ۱۳ ساله بودم نفهمیدم که نوع والدینی که دارم متفاوت است.» سویفت گفت که خیلی خوب به یاد می‌آورد که بعد از این که اتوبوس مدرسه وی را از اردوی اسکی آورد خانه، به دوستان‌اش گفت که وی در خانه دو تا مادر دارد.

سویفت گفت «من بلافاصله طرد شدم، اما ممنون بودم که در موقعیتی هستم که می‌توانم بفهمم به چه نوع دوستی نیاز دارم. من واقعا قدر تجربه‌های بزرگی که داشتم را می‌دانم، مثل آن روزی که پنج‌ساله بودم و با مادرم در گی‌پراید لوس‌آنجلس راه رفتیم چون مادرم فعال حقوق دگرباشان بود.»

سویفت گفت که شما وقتی مجبور باشید در این موقعیت زندگی کنید، سریع دیدگاه‌های متفاوت را می‌فهمید و یادمی‌گیرید که چگونه با آن‌ها مدارا کنید. دوست‌دختر سویفت، جنیو رومان، سخنران بعدی میزگرد و هم‌چنین دختر یک دگرباش بود. رومان از وقتی شش ساله بود



می‌دانست که پدرش همجنسگراست و هرگز هیچ مشکل شخصی‌ای با این قضیه نداشت.

رومان گفت «وقتی بچه بودم درباره‌ی همجنسگرایی پدرم همیشه پُر می‌دادم چون با این فکر بیگانه بودم که داشتن پدری همجنسگرا چیز بدی است. از همان کودکی، به پدرم افتخار می‌کردم و همیشه می‌گفتم که عاشق همجنسگراها هستم.» سوئفت و رومان مثل همه‌ی هم‌نسلان‌شان، هم را در مدرسه دیدند و عاشق هم شدند.

سوئفت گفت «وقتی ده‌ساله باشید و در خانواده‌ای بزرگ شوید، خب آن خانواده‌ی شماست و طبیعی هم هست. مردم اغلب از این مساله نگران هستند که بچه‌ای زیر دست والدینی همجنسگرا بزرگ شود، اما هر سه سخن‌ران این میزگرد گفتند که حس طبیعی‌ای دارند و خوش‌حالتند که داستان خودشان را این‌جا مطرح کردند.» رومان گفت «بچه‌ها صرف‌نظر از این که چه والدینی داشته باشند اذیت خواهند شد، و این بدان معنی نیست که ما نباید بچه‌ها را به فرزندخواندگی بگیریم چون ممکن است که صدمه ببینند.»

### ریموند گراول، کشیش همجنسگرا، از ناممکنی تغییر بالینی جهت‌گیری جنسی گفت

ترجمه‌ی چراغ

ریموند گراول، کشیش کاتولیک و کوشنده‌ی همجنسگرا در برنامه‌ی خبری تلویزیون کبک گفت که همجنسگرایان نمی‌توانند بر تمایل‌شان چیره شوند و همجنسگرایی طبیعی است. وی که پیش‌تر عضو پارلمان کبک بود گفت «فکر می‌کنم ما نمی‌توانیم همجنسگرایی را از خودمان بیرون کنیم، و کسانی که این کار را می‌کنند طبیعت آن‌ها را مایوس خواهد کرد.»

وی در این میزگرد خبری، روبروی لارن لکلرک نشسته بود؛ لکلرک مدعی است درمان تغییر جهت‌گیری جنسی‌اش را با موفقیت طی کرده و اکنون همجنسگرا نیست. این دو، در این میزگرد بر سر ممکن‌بودن تغییر گرایش جنسی بحث می‌کردند.

لکلرک با بیان این‌که همه‌ی والدین انتظار دارند بچه‌های‌شان «دگرجنسگرا» به دنیا بیایند و وقتی هم که همجنسگرا بود باور نداشت که همجنسگرایی‌اش مادرزاد باشد ادامه داد «در مرحله‌ای از زندگی‌ام، ناممکن بود که بگویم من مادرزاد همجنسگرا هستم. من تحت درمان قرار گرفتم و هزاران همجنسگرا را می‌شناسم که به‌نوعی تحت درمان هستند.»

اما گراول ادعای لکلرک را رد کرد و گفت «و این هزاران نفری که می‌خواهند همجنسگرایی را از خودشان بیرون کنند کجا هستند؟ من تا به حال هیچ فردی را ندیدم که بخواهد چنین کاری کند. شما اولین کسی هستید که دیدم. ما مجبوریم که همجنسگرایان را کمک کنیم تا همجنسگرایی را درون خودشان بپذیرند و کمک‌شان کنیم تا مطابق با آنچه هستند زندگی کنند.»

گراول توضیح می‌دهد که در تجربه‌ی شخصی خودش، هیچ انسانی را نمی‌شناسد که بخواهد همجنسگرایی را از خودش بیرون کند و موفق بوده باشد. گراول گفت وقتی آقای لکلرک می‌گوید همجنسگرایی اختلال جنسی است پس باید این بیماری نیاز به درمان داشته باشد. «پس ما به عقب برمی‌گردیم و می‌گوییم که همجنسگرایی یک نقص است. یک بیماری است، پس ما باید از شرش راحت شویم.»

گراول باور دارد که این‌هایی که همجنسگرایان را تشویق می‌کنند به درمان همجنسگرایی، «کار خطرناکی» است زیرا منجر بدان خواهد شد که والدین تند و تند به بچه‌های همجنسگرای‌شان بگویند احساسات همجنسگرایانه‌ای که دارند به‌هنجار نیست و کلافه‌شان کنند.



## ادبیات

## ژان سوناک

نوشته‌ی کاتیا سینشن، دیوید برگمن  
ترجمه‌ی حمید پرنیان



«شهید» بودن هنرمندان همجنسگرا دارد مبتذل می‌شود. اسکار وایلد، اگر چه نخستین‌شان نبود، اما مشهورترین‌شان بود. و بعد، یوکیو میشیما، رینالدو آرناس، و پیر پائولو پازولینی. نام ژان سوناک را هم می‌شود به این فهرست افزود؛ وی به‌یقین قربانی تروری شده است که حکومت الجزایر در سال ۱۹۷۳ مرتکب شد.

نام وی را حتی نمی‌توانید در مطالعات معروف تاریخ ادبیات همجنسگرایی پیدا کنید. آثار وی در فرانسه - که وی را اصلاً به یاد نمی‌آورند اما صدای اصلی انقلاب الجزایر بود - هم عموماً ناشناخته مانده است. با این همه، در سال ۲۰۰۳ فیلمی از زندگی وی با نام *Le Soleil Assassine* [خورشید ترور شده] در فرانسه به نمایش درآمد که رابطه‌ی بین امورجنسی وی و امورسیاسی وی را می‌کاود.

اما این ناشناخته‌ماندن چندان هم شگفت‌آور نیست، زیرا سوناک از همان ابتدا مطرود بود. وی در سال ۱۹۲۶ در شهر بنی‌صاف الجزایر چشم به جهان گشود. ژان، فرزند نامشروع ژان کوما، که اصلن اسپانیایی بود، است.

هرگز چیزی درباره‌ی پدر تجاوزگرش ندانست، اما می‌گویند نام‌اش ادموند سوناک بوده است؛ مردی فرانسوی که با مادر ژان ازدواج کرد و خیلی زود جدا شد. از این رو، هم نام و هم ملیت را به فرزند ناخواسته‌اش عطا کرد. گرچه ژان را سراسر عمرش یک الجزایری می‌نامیدند.

به هر حال، چه در محله‌ی الجزایری‌ها بزرگ شده باشد چه با FLN [جبهه‌ی ملی آزادی] گره خورده باشد و چه در قسمت اروپایی‌نشین الجزایر زندگی کرده باشد، ژان سوناک به‌خاطر نژاد اروپایی‌اش همیشه یک خارجی و بیگانه بوده است.

به‌رغم حضور سوناک در جبهه‌ی نبرد برای استقلال الجزایر، وی در طول جنگ و حتی پس از آن نیز همیشه متهم بوده است که هیچ مشارکتی در مبارزات این مردم نداشته است، مردمی که بیش‌تر عرب و مسلمان بوده‌اند.

وی به‌خاطر داشتن تبار اروپایی، از دید اکثریت الجزایری‌ها هم بیگانه بود، و همین‌طور به‌خاطر حمایت از FLN نیز از سوی فرانسوی‌ها بیگانه دانسته می‌شود. اما به‌خاطر همجنسگرایی‌اش برای هر دوی این اجتماعات بیگانه و خارجی بود.

شعر سوناک مرهون الگوهای ادبی گذشته است، الگوهایی مانند گارسیا لورکا، والت ویتمن، و پُل ورن. اما از شعر معاصر نیز تأثیر پذیرفته است، شعرهای شاعرانی هم‌چون آلن گینزبرگ و باب کوفمن - که به «قانون‌شکنان» معروف شده‌اند - و هم‌چنین از کل جنبش قانون‌شکنان و شعر اسکتبارستیز و فی‌البداهه و چندقومی آن جنبش تأثیر پذیرفته است.

اما بی‌گمان از دو شاعر بیش از دیگران تأثیر پذیرفت؛ رنه شار و آلبر کامو. شار، سوناک را از گرایش اولیه‌اش، سورئالیست، جدا کرد و به جبهه‌ی مقاومت پیوند داد. کامو الجزایری‌زاده، از سوی دیگر - که در نداشتن پدر و خاست‌گاه اسپانیایی و تنگنای مالی و بیماری‌های‌اش آینه‌ی سوناک بود - بیش از یک مرشد بود. کامو از ارتباطات‌اش استفاده کرد تا فرصت‌هایی برای چاپ آثار ژان سوناک فراهم آورد.

هنگامی که سوناک برای نخستین بار در سال ۱۹۵۰ کامو را دید، کامو مهم‌ترین چهره‌ی روشن‌فکری‌ای بود که منادی عدالت برای الجزایری‌های ستم‌دیده بود. اما همین که جنگ بین فرانسه و الجزایر خشن‌تر و خونین‌تر شد، سرپیچی کامو از تعیین موضع در قبال جنگ باعث شد سوناک اندیشه‌ی وی را با اندیشه‌ی مبارزه برای «حق» ناسازگار یابد.

هنگامی که کامو درباره‌ی دریافت جایزه‌ی نوبل ادبیات (۱۹۵۷) برای دانش‌جویان استکهلم سخن‌رانی می‌کرد گفت «من به عدالت باور دارم، اما پیش از آن که از عدالت دفاع کنم از مادرم دفاع می‌کنم». این عبارت، حقوق استعمارگران را بر حقوق استعمارشدگان برتری داد.

سوناک [در پاسخ به این گفته‌ی کامو] گفت: «کامو پدر من بوده است. من، بین پدر و عدالت، عدالت را برمی‌گزینم». و بعد ارتباطش را با کامو قطع کرد و کامو سرانجام در سال ۱۹۶۰ در یک تصادف مرد.

سوناک در دهه‌ی ۱۹۵۰ فعالیت‌های سیاسی‌اش را آغاز کرد. وی با حوزه‌های ملی‌گرایانه‌ی الجزایری، هم در الجزایر و هم در فرانسه، گره خورد، و نخستین کارهای‌اش را منتشر کرد؛ مانند «*Matinale de mon peuple*» [«قیام اولیه‌ی هم‌میهنان من»]. این دهه، هم‌چنین، با دوره‌ی آزادی جنسی برای سوناک جوان هم‌هنگام بود؛ جوانی که با همجنسگرایی‌اش دست و پنجه نرم می‌کرد.

در طول این سال‌ها بود که سوناک با جوان شانزده‌ساله، ژاک میل، در پاریس دیدار کرد؛ ژاک همانی است که سوناک بعدها به فرزندخواندگی پذیرفت‌اش و قیم آثار ادبی سوناک گشت.

به هنگام استقلال الجزایر در سال ۱۹۶۲، سوناک که دوره‌ی جنگ را در تبعید خود-خواسته در فرانسه سپری می‌کرد، به الجزایر بازگشت و در آن‌جا با حکومت نظامی احمد بن بلا هم‌کاری کرد.

سوناک دوره‌ای بسیار کوتاه به‌عنوان مشاور وزیر آموزش و پرورش خدمت کرد. مهم‌تر از آن این بود که وی، با هم‌کاری مولود معمور، رمان‌نویس، انجمن نویسندگان الجزایری را بنیاد نهاد.

سوناک تقریباً ده سال به‌عنوان مسوول برنامه‌ای در رادیو دولتی الجزایر، RTA، بود که شعر معاصر سراسر جهان را معرفی می‌کرد و تأکید ویژه‌ای بر نویسندگان نوپدیدارنده‌ی جهان سوم داشت.

در هفت‌سال پایانی زندگی وی، دولت - پس از یک کودتا، که هواری بومدین رهبری‌اش می‌کرد - راه خودش را روزافزون از سوناک جدا کرد و وی را از همه‌ی مناصب دولتی محروم کرد. سوناک، به گفته‌ی یک منتقد، «یک‌باره کاملن و به‌روشنی دچار فقدان شد؛ همه‌چیزش را از دست داد مگر ارگاسم‌اش را، و خشم خود را بیرون ریخت».

این دوره، دوره‌ای بود که سوناک قوی‌ترین فرآورده‌های ادبی خویش را تولید کرد. (مجموعه‌ی اشعار وی موضوع حرارت انقلابی را با میل جسمانی و باخت عاطفی می‌آمیزد.) در این دوره، با نوشتن مجموعه‌شعرهایی مانند Avant-Crops [پیش-برجستگی‌های تن] [مرد] (که بین سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۷ نوشته شده است)، Le Mythe du sperme- [اسطوره‌ی منی مدیترانه‌ای (که در سال ۱۹۶۷ نوشته شده است)] و Mediterranean A-Corpoeme (که در سال ۱۹۶۸ نوشته شده است) دست به «آشکارسازی» زد و آشکارا عشق خویش به مردان دیگر را اعلان کرد.

سوناک، در شعر چند سال پایانی زندگی‌اش، از تابوهای دوران کودکی‌اش سرپیچید و موضع روشن و برانگیزاننده‌ای علیه ریاکاری دیکتاتوری سوسیالیست الجزایر و نامداراگری اسلام بنیادگرا گرفت؛ وی همجنسگرایی را در شعرهای‌اش آورد و تن و ادبیات را آشکارا به هم پیوند زد، به آن اندازه [تن و ادبیات را به هم پیوند زد] که یکی از مجموعه‌های شعرش را «تن-شعرا» نامید.



سوناک، در مصاحبه‌ای که با ژان پیر پرونسل هوگو داشت، از پیوند عمده‌ی آرمان‌های هم‌زاد آزادی سیاسی و آزادی جنسی‌اش گفت: «برجستگی‌های تن [مرد]، برای‌ام چیزی مهمی است زیرا اگر در شعرهایی که دوران جنگ سروده‌ام رویاروی ستم‌گر ایستاده‌ام، در تن-شعرهای‌ام با بیگانگی مواجه هستم، بیگانگی‌ای که از همجنسگرایی‌ام عطا کرده است، که نه متظاهرانه است و نه مغرورانه. ذاتی نیست؛ بل یکی از مولفه‌های هستی من است که، مانند اعتقادات سوسیالیستی من، سزاوار احترام و توجه است.»

سوناک با درهم‌آمیختن عشق و انقلاب، گویی چشم‌به‌راه جریان و کشندی است که در جنبش دانش‌جویی ۱۹۶۸ به اوج خود رسید؛ جنبشی که انقلاب اجتماعی را جدای از انقلاب جنسی نمی‌دید و می‌خواست امیال جنسی محدودشده‌ی جامعه را رهایی بخشد.

در ۳۰ اگوست ۱۹۷۳، تن بی‌جان سوناک را در آپارتمان غارمانندی در الجزایر پیدا کردند. گزارش‌های رسمی کاملن مبهم هستند. اول گزارش دادند که او پس از مشاجره‌ای که با یک جوان خلاف‌کار، محمد بریج، داشت کشته شده است. سپس گزارش دادند که بریج می‌خواست جیب سوناک را خالی کند - گرچه سوناک سال‌ها بود که نیازمند غذاهایی بود که دوستان‌اش برای‌اش می‌آوردند و حتی حمام آب گرم را از آن‌ها داشت.

به هر روی، بریج خیلی زود آزاد شد. از دید حاضران در صحنه، این قتل بود که عمدن و با تحریکات سیاسی انجام شد تا از شر یک نویسنده‌ی آشکارا همجنس‌گرا نجات یابند، نویسنده‌ای که پیروان جوان بی‌شماری داشت، چهره‌ای بود که بلائی جان رژیم مستبد و بنیادگرهای دینی بود.

«اسطوره‌ی منی مدیریتانه‌ای» کوتاه‌ترین کتاب سوناک و دربرگیرنده‌ی شانزده شعر است، اما این کتاب در لحظه‌ی مهمی از زندگی سوناک سروده شده است؛ در دورانی که مشاغل دولتی‌اش را از دست داده بود و مجالی یافته بود تا بتواند ژرف‌ترین احساسات خویش را درباره‌ی یک مرد همجنس‌گرای شاعر انقلابی بیان کند، نقاب از چهره‌ی کثیف حکومت الجزایر برداشت.

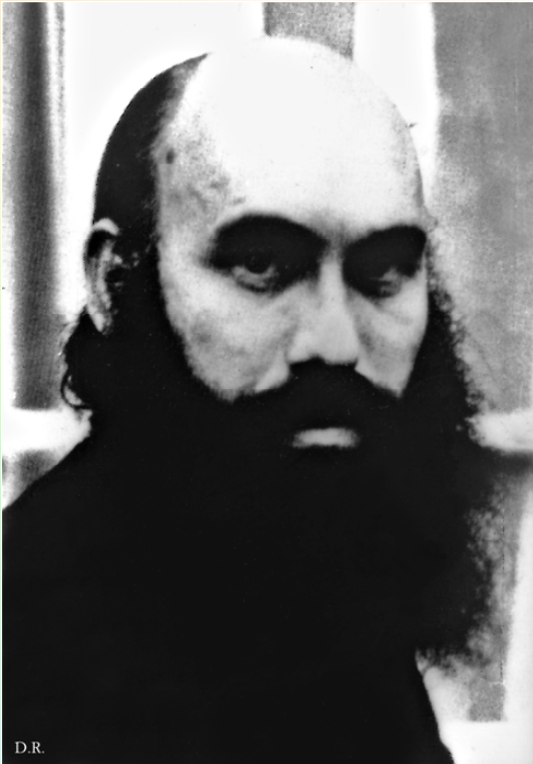
همه‌ی فشارها و اجبارهایی که در زندگی وی نقش داشتند در این مجموعه شعر حضور دارند؛ -- نشان‌دهنده‌ی همه‌ی قدرت‌های شعری وی نیستند؛ جوری سازمان یافته‌اند که تغزل یا هم‌دلی شدید وی با فرهنگ عربی پیرامون‌اش را بیان کنند.

اما این فشارها و اجبارها شدیدن نشان می‌دهند که چرا ژان سوناک شاعری است که شایان توجه‌ی بیش‌تری است و چهره‌ای است که اهمیت فرهنگی‌اش ناپستی نادیده گرفته شود. نادیده‌گرفتن کارهای وی همانا فرصتی برای پیروزی نیروهای ستم‌گر و همجنس‌گراستیزانه است و هم‌چنین محروم‌ساختن خودمان از یکی از صداهای روشنی است که خود را وقف آزادی انسان ساخته است.

## چند شعر از دفتر «اسطوره‌ی منی مدیترانه‌ای»

ترجمه از فرانسه به انگلیسی جاستین ویکاری

ترجمه از انگلیسی به فارسی حمید پرنیان



D.R.

## ستون سنگی

واکنش‌های نارادای‌ام را از دست داده‌ام، به‌تر؛  
با نجوایی بریده‌بریده،  
با بیست و شش زخمی که روی تن‌ام دارم  
من ستونِ سنگیِ نفرین‌ام را برپا می‌سازم.

بیا بخوان، رفیق!  
بزدل‌ها، اختگان نازک-آوایی از حاشیه‌ها،  
مردانی که آب‌شان را ساک‌زنان سرکش آورده‌اند،  
حک شده است بر ستونِ سنگیِ گناهانِ من!

چه نم‌دار است این، این عطر مرگ -  
ابره‌های من! - ارگاسمِ تکذیب  
(اسبابِ خانه‌ات!) گله‌ی توله‌های تو چه (جوهرهای بدلی ریز، سیگار و چای)!

کیرهای بدزبان، بر سراسرِ تنِ استخوانی‌ام،  
تعفنِ خویش را نقاشی می‌کنند.  
بیا و ببین، رفیق، این‌جا از آن اسطوره‌های مجللی که در زندگیِ هرزه‌ی شماسست خبری  
نیست!

## مسابقه‌ی دو

تو مدام از عشق حرف می‌زنی. من که چیزی نمی‌فهمم  
مگر ناامیدی ساک‌زنان از گریختن، ساک‌زنانی که فقط آینه دارند.  
تو از گیسوی سیاه و قلبِ نجیب حرف می‌زنی. من فقط  
کیری را می‌فهمم که می‌رود توی خلایی بین تخته‌سنگ‌ها.  
موتورسیکلت‌های نوجوانِ گول‌پیکر، چرخ‌های‌شان را آوردند  
توی لگن من. و سطح زمین  
می‌آید بالا وقتی فاحشه‌خانه‌ها پُر از جیغ و داد می‌شود.  
من فقط  
هق‌هق‌هایی را می‌فهمم که بشقاب‌پرنده‌ها در آن‌جا به لکنت می‌افتند.  
و نام‌ها: احمد! محرز! کمال! عنتر!  
آه بکن تو کون‌ام! آه یوسف، به قرآن قسم که [آن قدر ساک زدم تا] آب‌ات رو آوردم. اینک  
روی‌شن‌ها

در ساعتِ شنی فرومی‌ریزند. تو  
می‌ریزی پایین. چه دریایی در تو هست؟  
کدام سیاره کون تو را در شلوار نگه می‌دارد؟  
آتش، در دید نیست. می‌دانی که آتش در خاکسترِ این شعرها می‌جهد. هیچ نمی‌فهمم  
مگر ناامیدیِ کیرهای نیمه‌شوق‌شده.  
تو همه‌اش از عشق به ما می‌گویی، انگار که مومیایی‌ای گفته‌های خدا را نشان می‌دهد،  
بلاهای خودش را [نشان می‌دهد]. من هیچ نمی‌فهمم  
مگر ناامیدیِ ژرف ساک‌زنندگان را  
که از گمراهی‌شان جدا می‌شوند.  
خالی‌تر از سوراخ،  
گروهِ متعهدِ روحانی گاییده است خالی را،  
[این] تنها چیزی است که اینک می‌توانم درک کنم. بابا توی قاب عکس مدام حرف می‌زند.



من تنها

آسمان و دریای گاینده راه، برج جوازای آبی راه، جانور تک شاخ را می فهمم.  
آه آه تبعید!  
این ناامیدی ژرف تا پایان بر حق است.

### فاحشه خانه های زیبا

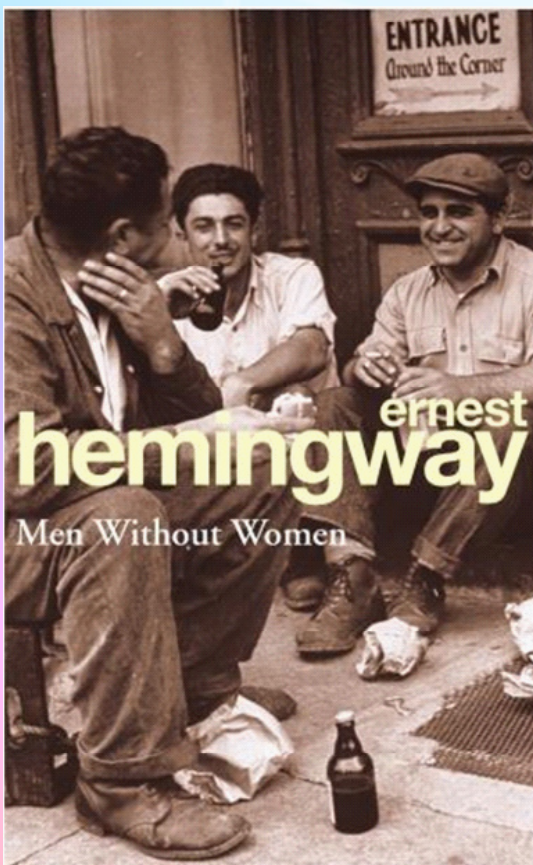
بچه ها با سنگ انداختن به هیپی ها درست نمی شوند  
یا با این که شاعرها را نامی کثیف بدهیم.  
اما شما کله های آن ها را پر از آشغال می کنید،  
شما آن ها را بدل به آشغال های کوچکی کرده اید که بر سایه ی من ونگ می زنند.  
(هیچ گریه ای یا سگی در آپارتمان های قرمزتان نیست،  
که شما به زینت آلات چرکینی بدل نکرده باشید.)  
خدایا! اگر هستی، بگذار بدانم کیرت چگونه تاب می خورد، باشد؟  
همه ی انسان ها سر و ته هستند،  
آدم دمدمی مزاج روی درخت گل اخته ی ماست.  
بین انسان چگونه خودش را توی خانه تباه می سازد و مبتلا  
(با ماشین های کوچولوش، اسباب کوچولوش، خرت های کوچولوش، پرت های کوچولوش).  
بین چگونه کله ی همسایه اش را می جود،  
با این که به اندازه ی کافی اتاق خواب مان را با  
آشویتس اش، درزن اش، هیروشیمای اش، سوسینی - ویلای اش ساروجی کرده است.  
نگاه کن! یک مشتت کس!  
اما هیچ چشمی نیست، تو به آن ها [چشم] ندادی،  
فقط سوراخ کون هایی بخورنمیر تا اخلاقیات باشکوه تو را به زور دفع کنند!

### یک پرس و جوی ساده

ارنست همینگوی

ترجمه ی ناچور

(از مجموعه ی مردان بدون زنان)



بیرون، برف از پنجره بالاتر بود. آفتاب از پنجره تو می آمد و روی نقشه ای بر دیوار از چوب کاج پناهگاه می افتاد. خورشید بالا بود و نور از روی برف تو می آمد. گودالی جلوی ور باز پناهگاه کنده شده بود و روزهای آفتابی، خورشید، که بر دیوار می تابید، گرما را بر برف بازتاب می داد و گودال را گشاد می کرد. روزهای پایانی مارچ بود. سرگرد پشت میزی رو به دیوار نشسته بود. آجودان اش پشت میز دیگری بود.

دور چشم های سرگرد دو دایره ی سفید بود، جایی که عینک برفاش پوست اش را، در برابر بازتاب خورشید از برف، نگاهداری می کرد. باقی چهره اش سوخته بود، سپس پوست اش قهوه ای شده و باز روی قهوه ای ها سوخته بود. بینی اش آماس کرده بود و کناره ی تاول های اش پوست کن شده بود.

روی پرونده ها که کار می کرد، انگشتان دست چپ اش را در نعلبکی پماد می برد و سپس پماد را روی چهره اش، به آرامی و با نوک انگشتان، پخش می کرد. خیلی مراقب بود که انگشتان اش را به کناره ی نعلبکی بکشد تا تنها یک لایه ی نازک پماد روی شان بماند و پس از آن پیشانی و گونه های اش را نوازش می کرد، بینی اش را میان دو انگشت خیلی نرم می مالید. کارش را که

انجام داد، بر-خواست، نعلیکی پماد را بر-داشت و رفت به اتاق کوچکی در پناه‌گاه که در آن می‌خوابید. به آجودان گفت: «من می‌رم یک چُرت بزَنم، خودت تموم‌اش کن!» در آن ارتش، آجودان اختیار چندانی نداشت.

آجودان گفت: «بله، سینیور ماگیوره.» به پستیِ صندلی‌اش تکیه داد و خمیازه کشید. یک کتاب که با روزنامه جلد شده بود را از جیب کتاش بیرون کشید و بازش کرد؛ سپس روی میز گذاشت‌اش و پیمپاش را روشن کرد. رو به جلو، تکیه داد به میز تا بخواند و پیمپاش را بکشد. سپس کتاب را بست و باز در جیب‌اش گذاشت. پرونده‌های بسیاری برای رسیدگی داشت. نمی‌توانست تا تمام‌شدن‌شان از خواندن لذت ببرد. بیرون، خورشید پشت کوه رفته بود و دیگر نوری به دیوار پناه‌گاه نمی‌تابید. سربازی تو آمد و چند کنده‌ی کاج را، که با درازای نامنظم تکه شده بودند، در اجاق انداخت. آجودان گفت: «آروم‌تر پینین! سرگرد خوابیده.»

پینین خدمت‌کار سرگرد بود. پسری سبزه‌رو که اجاق را ثابت نگه داشت، چوب‌های کاج را به آرامی درون‌اش گذاشت، درش را بست و به پشت پناه‌گاه برگشت. آجودان سرگرم پرونده‌های‌اش شد.

سرگرد صدا زد: «تونانی!»

«سینیور ماگیوره؟»

«پینین رو بفرست پیش‌ام.»

آجودان داد زد: «پینین!» پینین آمد توی اتاق.

آجودان گفت: «سرگرد می‌خوادت.»

پینین از درازای اتاق اصلی پناه‌گاه گذشت تا در اتاق سرگرد. به در نیمه‌باز ضربه زد. «سینیور ماگیوره؟»

آجودان صدای سرگرد را شنید که می‌گفت: «بیا تو و در رو بند.»

توی اتاق، سرگرد روی تختِ تاشوی‌اش دراز کشیده بود. پینین کنار تخت ایستاد. سرگرد سرش را گذاشته بود روی یک کیسه که از لباس‌های بی‌استفاده پر شده بود تا بشود بالش. چهره‌ی کشیده، سوخته و چربِ پینین را نگاه کرد. دست‌های‌اش را انداخته بود روی پتو.

پرسید: «نوزده سال‌اته؟»

«بله، سینیور ماگیوره.»

«تا حالا عاشق شدی؟»

«منظورتون چی‌ه؟»

«عشق به یه دختر.»

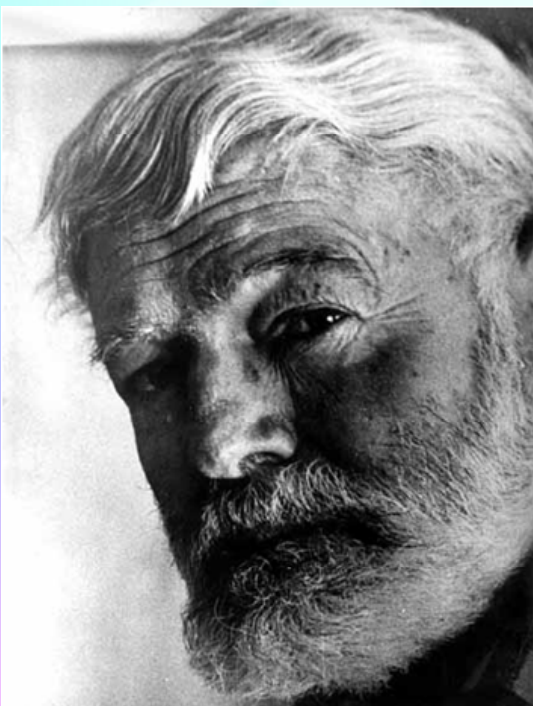
«من با دخترها بوده‌م.»

«این رو نپرسیدم. پرسیدم عاشق یه دختر شدی؟»

«بله، سینیور ماگیوره.»

«الان هم باهاش رابطه‌ی عاشقانه داری؟ آخه براش چیزی نمی‌نویسی. من همه‌ی نامه‌هاش رو می‌خونم.»

پینین گفت: «باهاش رابطه‌ی عاشقانه دارم اما چیزی براش نمی‌نوسیم.»



«مطمئنی؟»

«مطمئنم.»

سرگرد با همان بلندی صدا گفت: «تونانی! صدای من رو می شنوی؟»  
صدایی از اتاق کناری نیامد.

سرگرد گفت: «ببین نمی شنوه؛ کاملن مطمئنی که عاشق یک دختری؟»  
«مطمئنم.»

سرگرد نگاهی تند به او انداخت: «و مطمئنی که فاسد نیستی؟»  
«نمی دونم منظورتون از فاسد چی ه.»

سرگرد گفت: «خیلی خُب، نمی خواد خودت رو قدیس نشون بدی.»

پینین زمین را نگاه کرد. سرگرد نگاه انداخت به چهره‌ی برنزه‌ی او، به سر تا پا و دست‌های‌اش. سپس بدون لبخند ادامه داد: «و تو راستی راستی نمی خوای ...» سرگرد سکوت کرد. پینین زمین را نگاه کرد. «که تمایلِ تو راستی راستی ...» پینین زمین را نگاه کرد. سرگرد سرش را روی کیسه گذاشت و لبخند زد. به راستی پس کشیده بود: زندگی در ارتش خیلی پیچیده بود. گفت: «تو پسر خوبی هستی. تو پسر خوبی هستی پینین. اما قدیس نشو و حواس‌ات باشه کس دیگه‌ای طرفات نیاد.»

پینین هنوز کنار تخت ایستاده بود.

سرگرد گفت: «نترس.» دست‌های‌اش را روی پتو خم کرده بود. «من نمی خوام به تو دست بزنم. اگه دوست داری می تونی برگردی به جوخه‌ات. اما به‌تره پیش خدمت من بمونی. احتمال کشته‌شدن‌ات کم‌تره.»

«چیزی می خواین سینیور ماگیوره؟»

سرگرد گفت: «نه، برو به کاری که داشتی می کردی برس. بیرون که رفتی در رو باز بگذار.»

پینین بیرون که رفت، در را باز گذاشت. آجودان نگاه‌اش کرد که دست‌پاچه اتاق را پیمود و از در بیرون رفت. پینین سرخ شده بود و راه‌رفتن‌اش، با زمانی که برای آتش چوب آورد، متفاوت بود. آجودان با نگاه دنبال‌اش کرد و لبخند زد. پینین تو آمد؛ با چوب‌های بیش‌تری برای اجاق. سرگرد، دراز کشیده روی تخت، در حالی که به کلاه‌خود پیچیده در پارچه و عینک برف‌اش، که از یک میخ به دیوار آویزان بودند، نگاه می کرد، صدای قدم‌های او را شنید. فکر کرد: گمون‌ام شیطونک به‌ام دروغ گفت.

## رسانه‌ها

ماها - مجله‌ی الکترونیکی هم‌جنس‌گرایان ایرانی  
[majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:majaleh_maha@yahoo.com)

دلکده - ماهنامه‌ی ادبی هم‌جنس‌گرایان ایرانی  
[delkadeh@gmail.com](mailto:delkadeh@gmail.com)

رنگین کمان - فصلنامه‌ی دگرباشان ایرانی  
[majalehranginkaman@gmail.com](mailto:majalehranginkaman@gmail.com)

چراغ - نشریه‌ی دگرباشان جنسی ایرانی  
[member@irqo.org](mailto:member@irqo.org)

هم‌جنس من - نشریه‌ی لزبین‌های ایرانی  
[hamjenseman@gmail.com](mailto:hamjenseman@gmail.com)

ضیافت

[www.ziaafat.org](http://www.ziaafat.org)